

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

جلسه ۱۶ - دوره ۱۹ خودشناسی

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث ما در معنای نهایی و نظریه هایی در مورد بهشت و جهنم بود و اینکه مشکل ما که احساس جهنمی بودن می کنیم و نیاز به ورود در بهشت داریم و احساس می کنیم که هنوز به بهشت سعادتمان نرسیدیم، مشکل اصلی ما کجاست؟ و گیر اصلی در چیست؟ چه باید بکنیم و چه تغییری باید ایجاد شود تا ما دیگر این فشارها و مصیبتها و گرفتاریها، اضطرابها و هراس ها و محرومیتها و ناکامی ها را نداشته باشیم و راحت شویم و خلاص شویم. عده ای گفته اند که خلاصی ممکن نیست مگر با مرگ، تا نمیری راحت و خلاص نمی شوی، پس خیلی سعی می کنند که از این دنیا حداقل بهره برداری را داشته باشند. و حداقل استفاده را کنند، به خاطر اینکه هر چه کمتر به دنیا وابسته باشند، کمتر رنج و مصیبت دارند. جواب را عرض کردیم که وابستگی به دنیا مشکل نیست، بلکه مشکل دل بستگی به دنیا است. چه بسا کسی وابسته به دنیا هست، اما چون دل بسته به دنیا نیست، اگر نعمتی از نعمات دنیایی به دستش رسید ذوقش نمی گیرد، اینطور نیست که در پوست خودش نگنجد و خیلی ذوق زده شود. و اگر نعمتی از نعمات دنیا از او گرفته شود، اینطور نیست که غمگین شود، به هم بریزد، بلکه یک وضعیت با ثبات و با دوام و یک شادی مستمر همیشه در درونش هست، آرامش دارد. نه اینکه شاد و شنگول است بلکه آرامش دارد و این آرامش را هیچ چیز به هم نمی ریزد. نه اینکه نعمتی را به او بدهند و نه اینکه نعمتی را از او بگیرند، با هیچ کلام بالا و پایین نمی رود و در یک صراط و مسیر مستقیم حرکت می کند. بهشت سعادت ما وقتی حاصل می شود که ما دل بستگی به دنیا نداشته باشیم. « لَکِی لَا تَأْسَوْا عَلٰی مَا قَاتَمْکُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ » غصه دار نشوید اگر چیزی در دنیا از دستتان رفت، شادی هم نکنید وقتی چیزی به دستتان آمد. پول، موقعیت، مقام، جاه و شهوت، خوشحال نشوید، نه اینکه غمگین شوید، یعنی آن حالت آرامش را از دست ندهید. خیلی فرق دارد که آدم متناسب با کم و زیاد شدن نعمتهای دنیا غمگین و خوشحال شود دائم، این ذوق کردنها روی اعصاب اثر می گذارد. اعصاب ما دائم در حال تأثیر پذیری از محیط است. یک نعمتی را از دست می دهد، غمگین می شود. مثل موسیقی هایی که شما را غمگین و یا شاد می کند، دائم شما صبح تا شب، تحت تأثیر از صداها و نواها باشید و اعصاب تان هم ذوق کنی و یا هم غمگین شوی، خوب خسته می شوی و انرژی ات تمام می شود و داغون می شوی. وضعیتی را به دنبال دارد که از نظر روانشناسی بهش می گویند دیوانگی و می گویند خل شده این وضعیتی نیست که اختیاری حاصل شده باشد که افراد بروند کارهایی بکنند تا خل شوند. همه اینهایی که خل شدند، عاقل بودند از اول و نمی خواستند خل شوند و کم کم دیگران دیدند که اینها خل شده اند. علت اینکه خل شده اند، این است که تحت تأثیر قرار گرفته اعصابشان، تحت تأثیر حرف دیگران از اول تلاش نکرده اند که دل بستگی-هایشان را نسبت به محیط بیرون قطع کنند و شخصیت خودشان را بر پایه خارج از وجود خودشان استوار نکنند. اصلاً دنبال این نبودند و غرق در دنیا بودند. یک شخصیت درونی داشتند برای خودشان یک شادی باطنی واقعی برای خودشان در درون درست نکردند، شادی-هایشان وصل به بیرون بوده، مثلاً از موسیقی غمناک، تحت تأثیر بودند و محل عوارض بودند. محل اثر و منشأ تأثیر هستند و تأثیر پذیرند. اگر شخصیت شما یک شخصیت تأثیر پذیر بود، خارج از وجود شما که در کنترل شماست که چه کسی یا چه چیزی، چه تأثیری بگذارد، شما اگر که تأثیر پذیر بودید، نمی توانید انتخاب کنید که چه کسی تأثیری بگذارد و چه کسی نگذارد، آن عامل اثر بگذارد و آن عامل اثر نگذارد، بلکه از دم اثر می گذارد. شما محل عوارض و آثار شدید. هیچ چیز از خودت نداری، استقلال شخصیت نداری. پس می بینید که اعصاب داغون است و به مرور اینها را می برندشان دیوانه خانه و ... همین طوری بودند، تحت تأثیر بودند. دنیا ایشان را خل می کند. دنیا اینجوری درست شده که اگر کسی به فکر خودش نباشد و خودش را جمع و جور نکند و هوای خودش را نداشته باشد، اینقدر تأثیر است از محیط بیرون و خارج از ما به ما وارد می شود که اگر بخواهیم محافظت و مواظبت و تقوا و خود نگهداری نداشته باشیم و شخصیت درونی برای خودمان نداشته باشیم و تحت تأثیر قرار نگیریم، هیچی از ما باقی نمی ماند. در عرض کمترین زمان، از بین می رویم. دیگر یک موجود مفید بدرد نخور نیستیم. آن چیزی که موجب آرامش ما می شود، قطع علاقه و دل بستگی به غیر است، نه قطع وابستگی. تا اینجا هنوز از یک مباحثی صحبت می کنیم که کلی است و هنوز وارد جزئیات آن نشدیم که قطع علاقه و دل بستگی یعنی چه؟ چه طوری می شود که ما علاقه مان را نسبت به غیر خدایی که در درونمان هست، نسبت به ما سوی الله منقطع کنیم که از این تعبیر می کنیم به زهد. زهد یعنی بی رغبتی به غیر خدا، که مساوی است با شادی مستمر و آرامش دائمی. علیرغم ظاهر کلمه که بگوئیم، بی رغبتی، و یک مقدار بار منفی دارد، آدم بی دلیل و رغبت و ناامید است، نه اینجوری نیست، این ناامیدی و بی رغبتی، غیر آن ناامیدی و بی رغبتی است. این، بی رغبتی به بی رغبتی هاست. این ناامیدی از ناامیدی هاست. اگر انسان از هر چه ناامیدی است ناامید شود، چه قدر امیدوار می شود؟! سرچشمه همه میل ها و

رغبت ها و عشق ها، در درون خود ماست و سرچشمه همه بی رغبتی ها و ناامیدی و بی میلی ها و سرخوردگی ها و حسرت ها و ناکامی ها، در خارج از ماست. اگر به خدای درونت تکیه کردی، می شوی تبدیل به یک موجود پرشور پر امید پر از تحرک پر از عشق، و اگر به غیر خودت اعتنا و توکل کردی و دل بستی، تبدیل می شوی به یک موجود سرخورده افسرده، ناامید مریض. همه اینها در مرحله علم است و عقل، هنوز به آن مرحله ای نرسیده که ما بالاخره برسیم، واقعاً در آن موقعیت شادی مستمر واقعی، که محل عوارض نباشد و کسی نتواند تأثیر گذار باشد در آن، نرسیدیم. چه کار کنیم که برسیم؟ باید قطع علاقه کنیم. چه کار کنیم که این قطع علاقه حاصل شود؟ فعلاً داریم آن وضعیت را باز می کنیم و تشریح می کنیم. از کمال صحبت می کنیم و می گوئیم، ببین اگر به آنجا برسی، همان بهشتی است که می خواهی، بعد که مشتاق شدیم، ببینیم راه وصولش کدام است. غالب ما رنجهایی می کشیم به خاطر این است که تحت تأثیر بیرون از خودمان قرار گرفتیم و این تأثیرگذاری بیرون، مثلاً کسی دشمن شماست، برای اینکه دشمن خودش را به شما نشان دهد و به شما ضربه بزند، دشمن کارش ضربه زدن است دیگر، برعکس دوست که می خواهد به شما خیر برساند، دشمن شما برای اینکه به شما ضربه بزند می آید و به شما فحش می دهد یا جسارت و اهانتی می کند یا حرف سردی می زند. مقابله شما با دشمن و دشمنی او چیست؟ او حرف سرد زد یا فحش و جسارت و اهانت کرد که چه شود؟ که شما را به هم بریزد و ناراحت کند، اعصاب شما تحت فشار قرار بگیرد و اذیت شوی. حرفی زد و سخنی گفت، حالا کلمه دهن پرکنی که فکر کنیم چیزی هست، نیست، همان باد است که بر اساس مخارج حروف از دهان خارج می شود. یک موقع فوت می کنی و یک موقع براساس مخارج حروف و الفاظ خارج می کنی آن باد را. آن حرف را می گوید تا روی شما تأثیر منفی بگذارد و اذیت کند و اکثریت ما هم تحت تأثیر قرار می گیریم و اذیت می شویم. با اینکه می دانیم دشمن ماست و می گوئیم خیلی نامرد و عوضی و ... است. البته تأثیرپذیری افراد کم و زیاد دارد و فرق دارد، اما همه ما چرا استثناء این تأثیر پذیری را داریم و این بزرگترین ضربه هایی است که در زندگی مان می خوریم. بعد ازدواج، می بینید که چه قدر حرف سرد طلبکارید و هی میاید مرتب، تحت انتقاد قرار می گیرید، هی گفته می شود. انتقاد هم دو جور داریم و شکل های مختلف بیان داریم. وقتی به او بگوئید می دانی که این شخص دشمن توست و این حرفها را زد که تو را ناراحت کند؟ می گوید بله. می گوئیم اگر بخواهی دشمنی او را به او برگردانی باید ناراحت نشوی و تحت تأثیر قرار نگیری و راحت باشی «اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» یعنی با سلامت سخن بگو، حرفهای خوب بزن در برابر حرفهای او. هرچه می گوید شما برعکس و نقطه مقابلش را بگو. منفی می گوید، شما مثبت تحویلش بده. آن وقت برمی گردد به خودش و او تحت تأثیر قرار می گیرد. همه اینها را می دانی اما وقتی یک حرف سرد به تو می زنند و می روی و اینقدر تحت تأثیر قرار می گیری که ... دست خودت نیست. تمام آن چیزهایی که، دشمنی هایی که او میخواست روی شما خرج کند، اثر می گذارد. شما رام او هستی و در اختیار او، او دشمن شماست. کسی که از خودش شخصیت درون باطنی ایمان الهی با تقوا ندارد، بره ای است و مومی است در دست دشمن. دشمنش هر بالایی بخواهد سر او می آورد و هر ضربه ای بخواهد به او می زند و او هیچ سپری ندارد و هیچ مقاومتی نمی تواند بکند. شیاطن انس و جن در این عالم زیادند و این یک مثال از شیاطین انس بود و انسانها انواع و اقسام شیطنت های دیگر انسانها در این عالم دارند و همچنین شیاطین جن. آنها هم تأثیر گذارند. انواع و اقسام تأثیرات در عالم محیط وجود دارد. شما باید به فکر خودت باشی و خودت را پیدا کنی و ببینی راه قطع تأثیرها چیست و تا اختیاری شما باشد و دیگر تأثیرپذیری نیست و محل عوارض نیستی، چون با اختیار شما بوده. بحث ما با روان شناسی فرق دارد، روح شناسی است. روان شناسی مهم است اما روح شناسی کمی مهمتر است، کمی بیشتر از کمی. می خواهیم با اصلاح روح مشکلات روان را حل کنیم نه درمان های موقتی اسکن روانشناسی نه. اینها روشهای موقتی است و مسکن است، و ریشه ای مشکل را حل نمی کند و نهایتاً تا موقع مرگ مشکل را حل می کند. البته استفاده از روشهای روانشناسانه مفید و در جای خودش لازم است، برای کسی که هنوز به مرحله انقطاع الی الله نرسیده، که مرحله بالاتر است و زحمت دارد و کار می برد و طول می کشد تا به آنجا برسیم. باید از همین مسکن ها استفاده کنیم. اینطور نیست که اصلاً از مسکن ها استفاده نکنیم. اصلاً هم با اینکه می گویند به آن مسکنها از آن استفاده می کنند، با اینکه می دانند موقتی است. هر چند ساعت یکبار استفاده کن. هر موقع درد گرفت مصرف کن. یعنی با یکبار استفاده مشکل را حل نمی کند و درمان نمی کند. استفاده از راه حل های روانشناسانه، قطعی است. حتماً بهش احتیاج داریم. اما فعلاً بحث ما در این قسمت نیست، بلکه در درمان بیماری است و ریشه بیماری را خشکاندن است، قطع ریشه کردن است. این ریشه قطع نمی شود فکر با قطع علاقه قلبی و باطنی. اینکه می گوئیم قطع علاقه یعنی چه؟ قبل از اینکه به این بحث مفید و کاربردی برسیم، به بیان تعریف ششم برای بهشت برسیم. در مورد بهشت و جهنم و اینکه ما جهنم را احساس می کنیم و از بهشت فعلاً می بینیم که خبری نیست و راجع به اینکه ما می خواهیم وارد در بهشت شویم و درهای جهنم را به روی خودمان ببندیم، راهش چیست؟ در کل ما دو تا جهنم داریم، اگر می خواهیم مطلب را دقیق ارائه کنیم باید به این تقسیم توجه کنیم که ببینیم ما دنبال کدام بهشت هستیم و در صدد گریز از کدام جهنمیم. اصلاً جهنم چند قسم است؟ یک جهنم، جهنم اختیاری و دیگر غیر اختیاری است. جهنم اختیاری، آن جهنمی است که تابع انتخاب خود ماست. کسانی که این جهنم را انتخاب کرده اند از آنها به نام انسانهای دارای سوء انتخاب اسم بردیم. گفتیم که انسان موجودی است مختار و بر اساس اختیارش می تواند انتخاب کند که بهشت برود یا جهنم. اگر کسی در آن انتخاب اولیه جهنم را انتخاب

انتخاب کرد، در آن انتخابی که سرنوشت ساز است و انتخاب هدف است، مقصد جهنم را گرفته، اینجا دیگر بحثی نداریم. این همه بحث کردیم و داریم می‌کنیم، ربطی به آنجا ندارد. کسی که می‌خواهد وارد در بهشت شود و دارد دنبال راه حله می‌گردد، که اصلاً سوء؟ انتخاب ندارد و حسن انتخاب دارد، در انتخاب هدفش درست انتخاب کرده و بهش را انتخاب کرده، نه جهنم را. پس همه بحث ما اینجا این است که آن کسانی که حسن انتخاب دارند و می‌خواهد که به بهشت سعادتشان برسند، راه چاره و راه اصول کدام است و چه کنند؟ تمام انبیاء و اولیاء که زحمت کشیدند و تبلیغ کردند، برای این بود، انسانهای حسن انتخاب راه سعادتشان را پیدا کنند و زودتر و سریع‌تر و در همین عالم و در همین دنیا وارد بهشت سعادتشان شوند. والا هدفشان این نبوده که کسانی که نمی‌خواهند وارد بهشت شوند و با انتخاب خودشان می‌خواهند بروند در جهنم، کاری کنند که بخواهند بهشت را. اگر میشد و شود که دیگران انتخاب ما را عوض کنند که دیگر ما اختیار نداریم، انبیاء نمی‌توانند کاری کنند که کسی که می‌خواهد بروند جهنم، دیگر بخواهد برود بهشت. این می‌شود جبر، درحالی که انسان اختیار دارد و انتخاب می‌کند. این جور نیست که پیامبران بتوانند ابوجهله‌ها و ابولهه‌ها را هدایت کنند، نه، نمی‌توانند. تمام زور هدایت انبیاء برای آنهاست که خودشان می‌خواهند بروند بهشت و شیطان هم می‌آید و آنها را منحرف می‌کند و می‌کشاند در مسیر جهنم. انبیاء آمده‌اند بگویند، اشتباه می‌کنی و دنبال او نرو و این مسیر را بیا و شما را در مسیر رفتن به سمت بهشت یاری کنند. آدرس بدهند و دست شما را بگیرند و کمک کنند، در آن مسیر حرکت بدهند. بحث ما آنجا راجع به این بهشت و جهنم نیست. این بهشت و جهنم که اختیاری است، ممکن است کسی انتخابش جهنم باشد، اما در دنیا کارهای خوب هم کند؛ ولی این با آن جوهره انتخاب و اختیارش سازگاری ندارد و هیچ چیزش برایش نمی‌ماند. بعد از مرگ همه اعمال نیک و خویش از او گرفته می‌شود و می‌رود در پرونده اعمال آنهاست که انتخاب و نیتشان بهشت بوده، اما گاهی کارهایی از آنها سر می‌زد اما دنبال اینکه کار بد کنند نبودند. می‌آمدند ثواب کُتن، کباب از کار در می‌آمد، تمام کارهای خوب آنها می‌رود توی پرونده اینها و بالعکس. هر چیزی برمیگردد به اصل و جوهره اش، اعمالی که ما انجام می‌دهیم، فروعات است باید تناسب پیدا کند با اصول و ریشه و منبع و منشأ کارهای خوب می‌رود توی پرونده آدم‌های خوب، کارهای بد و لو آدم‌های خوب انجام داده باشند، می‌رود توی پرونده آدم‌های بد. پس مسأله می‌رود توی ماجرای قیامت، ولو اینجا ظاهراً طرف بهشتی است، آدم خوب و پاک و صاف است و کارهای خوب می‌کند، نماز می‌خواند، نماز شب می‌خواند، عبادت و قرآن و حفظ قرآن و ... مثل خوارج، اما صاف می‌رود در جهنم، یک کس دیگری بلعکس است، گاهی می‌بینیم کارهای خلافی از او سر می‌زند، مستضعف است. نمی‌داند این کارها خوب نیست و یک عمر کار خلاف کرده و کسی نبوده که آگاهش کند، تمام نماز شبهای او می‌رود برای این. در روایت آمده و حتی کارهای بد را هم گفتند، مثلاً زنا کرده، شرب خمر کرده و چه کرده ... در روایات باب طینت. هر چیزی به اصلش برمی‌گردد، تا جوهرش چه باشد. شناخت اینکه چه کاری خوب است و چه کاری بد است. انبیاء آمده‌اند که کارهای خوب و بد را معرفی کنند و به ما بگویند. اما اینکه اگر بخواهیم بفهمیم که ما حسن انتخاب داریم یا سوء انتخاب داریم، می‌خواهیم برویم بهشت یا جهنم، دست خودمان است. به خودت مراجعه کن. ببین چه می‌خواهی. فطرت انسان اختیاری نیست و ناخودآگاه است. فطرت همه می‌خواهد برود بهشت و فطرت همه بهشتی است. فلذا جهنم معنی پیدا می‌کند. کسانی که می‌روند جهنم، جهنمی بودن و عذاب کشیدنشان به خاطر این است که فطرتشان بهشتی است، تعارض بین اینهاست که رنج دارد، جهنم و عذاب می‌شود، فطرتشان بهشتی است و انتخابشان جهنمی است، با اختیارشان حاضر نیستند از این جهنم خارج شوند، در این جهنم لذت نمی‌برند و می‌سوزند. به همانی که خواستند رسیدند ولی عذاب می‌کشند و رنج می‌برند و نمی‌توانند هم بیرون بروند چون آن جایی نیست که بشود انتخاب را تغییر داد. انتخاب شد و تمام شد. در گذشته مثال زدیم که عده‌ای آمدند تقلب کنند که داروی درمان مالاریا را از پوست یک درخت که شبیهش بود، سبیدند و درست کردند و فرستادند در بازار، کلی هم پول گرفتند، اتفاقاً همان شد داروی واقعی مالاریا و درمان شدند. نیت و انگیزه اش بد بود اما انگیزه اش خوب از آب درآمد. آیا به این باید پاداش بدهند؟! وقتی کسی آدم عوضی و بد و سوء انتخاب است، تصمیم دارد تا می‌تواند بدی کند، حالا یک وقتی از دستش در می‌رود و خوبی می‌کند. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، مثلاً صدام آمد به ما ضربه بزند اما سبب شد خیرهایی برای مملکت ما شد. حالا روز قیامت باید او را پاداش بدهند؟! عواطف که نیت نیست، آنها تأثیر گذار است ولی اختیاری نیست. اگر شما دلت سوخت و کاری کردی، یعنی نمی‌توانستی نکنی و ربطی به نیت ندارد و شما با اختیار کاری نکردی. گفتیم اعمال سه جور است، یک موقع شما انتخاب نمی‌کنی و کاری ازت سر می‌زند، خوابی و پایت می‌خورد به چیزی ... یک موقع انتخاب می‌کنی. وقتی انتخاب می‌کنی دو جور است. یک موقع انتخاب هدف است و یک موقع انتخاب هدفدار است. انسان که حسن انتخاب دارد، انسان ممکن است عالم باشد، خوب و بد اما ممکن است عاجز باشد، همیشه که جهل نیست، گاهی عجز هم هست. گاهی مجبوریم مثلاً اگر کسی شرب خمر نکند میمیرد. اگر نتواند، می‌شود همان عجز، همان موقع ناراحت است، مثلاً معتاد به آن است. انسان موجود عجیبی است که دارد گناه می‌کند اما از گناهی که می‌کند خوشحال نیست. خیلی فرق دارد با کسی که می‌داند گناه است و راضی و خوشحال است. اما کسی هست که مست کرده و در همان حال مستی دارد اشک می‌ریزد. استاد ما نقل می‌کرد که توی تاکسی، بغل دستی اش بوی الکل شدید می‌داد و

حال عادی نداشت، برگشت به من گفت حاج آقا مرا دعا کن. آدم گاهی مست می شود بخ همه چیز جسارت و اهانت و ... می کند، اما گاهی یکی هست مست می شود اما در همان حال التماس می کند که مرا دعا کن نجات پیدا کنم و خدا مرا از این وضعیت نجات دهد. این با آن فرق ندارد؟! آیا عدالت است؟! حتّی اعمال زشت این می رود برای آن. یبدل الله شیئاتهم حسان می شود. این تا شب است و در مسیر توبه است. نمی خواهد این کار را بکند دارد تلاش را می کند اما هنوز نرسیده، انسان یک دفعه ای که نمی تواند ترک کند. باید دکتر برود و ... هر کاری که لازم است کند تا به نتیجه برسد و ناراحت هم هست از آن کار. این تا شب محسوب می شود و شامل آن آیه می شود که یبدل الله شیئاتهم حسنات. خدا به جای گناهانش حسنه می گذارد. این حسنه مال کی بوده؟ حسنات آدم های بد. مثلاً مسجد ساخته، همه اش ربا بوده ... این که در عالم گم نمی شود. باید جایی برود. برمی گردد به ریشه و اصلش. کارهای خوب مال آدم های خوب است. کارهای بد مال آدم های بد است. اگر از آدم خوب کار بد صادر شد، نهایتاً در قیامت برمی گردد به آدم های بد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین